

الهامات قدسی و القائنات شیطانی از دیدگاه ملاصدرا

*دکتر سیدصدرالدین طاهری

**منا فریدی خورشیدی

چکیده

نفس انسانی، در طی قوس صعود، بر مبنای حرکت جوهری و اشتدادی خود، به مرتبه‌ای دست می‌یابد که آماده دریافت انواع خطورات می‌گردد. «خاطر» بر دو نوع است. دسته‌ای الهی است که از جانب خداوند بر قلب آدمی وارد می‌گردد که «الهام» نامند و دسته‌ای نیز از جانب شیطان بر قلب انسان فرود می‌آید که «القائه» نامند. گاهی الهامات قدسی با واسطه صورت می‌پذیرد و گاهی نیز بدون واسطه. در الهامات قدسی با واسطه، نیازمند وسائلی هستیم که الهامات را از جانب حق تعالی بر قلب آدمی وارد سازد. یکی از وسائلی الهام، «ملائکه» هستند. نقطه مقابل الهام، القاء می‌باشد که از جانب شیطان صورت می‌پذیرد. کشمکش میان سپاه فرشته و جنود شیطان، در نفس آدمی، همیشگی است. زمانی که نفس به ذکر خداوند مشغول باشد، شیطان از او دور گشته و الهام فرشته صورت می‌پذیرد. این در حالی است که شاهد همکاری همه‌جانبه قوای نفس، تحت سیطره «قوه قدسیه» باشیم. در مقابل، هنگامی که نفس به واسطه شهوانیات، از یاد خداوند غافل گردد، شیطان به واسطه تسخیر «قوه وهمیه»، مجال القاء از راه‌های گوناگون را می‌یابد. کشمکش شیطان و فرشته در نفس آدمی تا جایی ادامه می‌یابد که یکی از این دو، فاتح کارزار نفس گردند که در اکثر آدمیان، به جهت غلبه شهوت، فاتح اصلی، شیطان و جنود او می‌باشد.

واژه های کلیدی: نفس، الهام، القاء، وسوسه، ملائکه، الله، شیطان.

*استاد دانشگاه علامه طباطبایی

**دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد رشته فلسفه و کلام دانشگاه علامه طباطبایی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۹/۱۹ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۱۱/۳

«الهام» به عنوان یکی از منابع شناخت، ابتدا در حوزه مسائل و چالش‌های نخستین کلامی مورد توجه مسلمانان قرار گرفت و آنگاه به قلمرو عرفان و فلسفه راه یافت. با شکل‌گیری و تدوین عرفان و تصوف به مثابه یکی از شاخه‌های علوم اسلامی و مبتنی بر معرفت، بحث از الهام به عنوان یقینی‌ترین و برترین منبع شناخت، توسعه یافت. در این حوزه، گاهی از الهام با عناوینی چون علم لدنی یاد کرده‌اند و گاه با توسعه در معنا و گستره الهام، مواردی از قبیل ادراکات ناگهانی، بدون مقدمه و پرشتاب ذهنی و درونی را نیز در دایره الهام جای داده‌اند.

نظریه شناخت‌شناسانه الهام، چالش‌ها و تنش‌های جدی و فراوانی در حوزه اندیشه‌اسلامی برانگیخت. از جمله می‌توان به چالش‌های مربوط به تشابه و تفاوت‌های الهام با وحی از یک سو و القائنات شیطانی و نفسانی از سوی دیگر، حجیت شرعی الهام، نسبت میان معارف الهامی و احکام شریعت و برتری یکی بر دیگری اشاره کرد. در روزگار حاضر نیز، «الهام» و «القاء» به یکی از پرمخاطره‌ترین و بحث‌برانگیزترین مسائل در دنیای غرب در میان فلاسفه‌دین، تبدیل گشته است به طوری که می‌توان گفت عدم دفاع عقلانی از این مقوله، خسارات جبران‌ناپذیری را به پیکره آموزه‌های اسلامی و دینی وارد می‌آورد و همین نکته وظیفه را بر دوش فلاسفه و محققین در وادی فلسفه، سنگین‌تر می‌کند.

اندیشه فلسفی مسلمانان به ندرت از تمایلات اشراقی و عرفانی برکنار بوده است. پیشوایان سه مکتب مهم مشایی، اشراقی و حکمت متعالیه کم و بیش دارای آثار و افکار عرفانی-فلسفی هستند. از این‌رو جستجو و بازخوانی آراء آن‌ها برای پاسخ به پرسش‌های عرفانی، اهمیت ویژه‌ای دارد.

• الهامات قدسی

واژه الهام از ریشه (ل ه م)، به معنای در دل افکندن، در دل انداختن می‌باشد (دهخدا، ۱۳۴۶، ج ۸، ص ۱۱۳). مؤلف *لسان‌العرب* و نیز صاحب *مجمع‌البحرین*، در معنای کلمه الهام آورده‌اند: «ما یلقى فی الروح» (ابن منظور، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۳۴۶؛ طریحی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۱۴۶) و الهام در قول صاحب تفسیرکبیر آن چیزی است که در قلب عبد فرو می‌آید (رازی، بی‌تا، ج ۳۱، ص ۱۹۳).

الهام در اصطلاح به معنای القای معنی خاص در قلب به طریق فیض، بدون اکتساب و فکر و بدون استفاضه، بلکه وارد غیبی است که بر قلب وارد می‌شود (سجادی، ۱۳۸۳، ص ۲۸۲؛ سعیدی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۳). پس الهام نوعی موهبت الهی است. علامه طباطبایی در *تفسیرالمیزان*، این افاضه الهی را صور علمیه‌ای می‌داند

که یا تصویری است و یا تصدیقی و خداوند آن را در دل هر کس که بخواهد می‌اندازد (طباطبایی، ۱۳۷۹، ج ۲۰، ص ۴۲۸). شرط این موهبت آن است که انسان را به فعل خیری یا ترک شری برانگیزد.

مبانی فلسفی ملاصدرا در باب الهامات قدسی

بر اساس تعالیم عرفا و فلاسفه، جریان هستی همانند یک دایره کامل است که این دایره به دو قوس صعود و نزول تقسیم می‌شود. به نظر می‌رسد الهام بخش آنان در ترسیم چنین جریانی آیه معروف قرآن مجید باشد که می‌فرماید: «...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (قرآن، بقره (۲)، ۱۵۶). «إِنَّا لِلَّهِ» اشاره است به قوس نزول. «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» اشاره است به قوس صعود.

در چارچوب اندیشه ملاصدرا نیز، هستی از دو قوس نزول و صعود تشکیل شده است. به طوری که هستی از خداوند تجلی می‌یابد و به خداوند نیز ختم می‌شود. خداوند به عنوان مبدأ هستی، دارای تمامی صفات کمال است و فاعلیتش تام و کامل است (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۲، ص ۲۷۶ و ۲۷۷).

قوس نزول از خداوند آغاز می‌شود و به موجب «قاعده الواحد»، تنها یک موجود، بی‌واسطه از او صادر می‌شود که صادر اول یا عقل نامیده می‌شود (همان، ص ۲۴۵) و عقول یکی پس از دیگری صادر می‌شوند. پس از مرحله عقل مرحله نفس فرا می‌رسد. نفس عالمی است که موجودات در آن ذاتاً مجرد از ماده هستند اما در مقام فعل محتاج ماده می‌باشند. پس از نفس نیز عالم مادی قرار دارد که پست‌ترین مرحله وجود است. در این بین هیولا، آخرین مرتبه تجلی ابداعی خداوند در قوس نزول است که قوه محض بوده و فعلیتی ندارد. هیولا، آخرین مرتبه قوس نزول و در عین حال، اولین مرتبه قوس صعود خواهد بود. ملاصدرا معتقد است که هیولا به واسطه قبول صور از واهب‌الصور خود را کامل و کامل‌تر می‌کند تا به مراتب بالاتر راه یابد (همان، ص ۲۷۶ و ۲۷۷). او در این تبیین از «حرکت جوهری» کمک می‌گیرد. به موجب این نظریه، طبیعت دارای حرکتی به سوی کمال است و دائماً از قوه به فعل و نیز از نقص به کمال در حال حرکت می‌باشد. پس بر اساس «حرکت جوهری» جهان یک وجود سیال است که در هر مرحله از حرکت به نامی خوانده می‌شود (همان، ص ۲۷۶ و ۲۷۷). البته باید توجه داشت که تبادل صور هیولا به گونه‌ای نیست که با پذیرش صورتی، صورت قبلی از بین برود؛ بلکه صور جدید بر صور قبلی قرار می‌گیرد و به بیان ملاصدرا «لبس بعد از لبس» است. پس در قوس صعود - به عکس قوس نزول - حرکت از هیولا آغاز گشته و در ابتدا جسم مصور به صور جسمانی، سپس به صورت نبات و بعد به صورت حیوان و بعد از آن به صورت انسان جلوه می‌کند و در نهایت این قوس نیز «انسان کامل» قرار دارد، و بدین ترتیب، به

تعبیر ملاصدرا در کتاب الشواهد الربوبیه، خلقت از عقل آغاز گشته و به عاقل ختم می گردد(همان، ص ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۹ و ۲۸۰).

ملاصدرا انسان را میوه عالی و ثمره نهایی خلقت بقیه موجودات می داند. چرا که تمامی موجودات عوالم جسمانی و نباتی و حیوانی را به منزله مقدمه‌ای می‌پندارد که طبیعت از آن‌ها گذر کرده و قابلیت دریافت صورت انسانی و نفس ناطقه را می‌یابد(صدرالمآلهین شیرازی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۹).

قوه عقل انسان به دو قسم منقسم است. دسته نخست «عقل نظری» است. «عقل نظری» نیرویی است که به وسیله آن انسان به ادراک کلیات و شناخت آنچه «هست» نایل می‌آید. دسته دوم «عقل عملی» است. «عقل عملی» نیرویی است که به وسیله آن انسان پس از آشنایی با «بایدها» و «نبایدها»ی زندگی آن‌ها را در مقام عمل رعایت می‌کند(همو، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۴۳۱-۴۳۷). ملاصدرا به تبع ابن‌سینا در آثار خود، مراتب «عقل نظری» را چهار مرتبه دانسته است: مرتبه «عقل هیولانی» یا «عقل بالقوه»، «عقل بالملکه»، «عقل بالفعل» و «عقل مستفاد»(همان، ص ۴۳۸؛ ابن‌سینا، ۱۴۲۹ق، ص ۲۴۲ و ۲۴۳).

همان‌گونه که ملاحظه شد هدف از طبیعت، خلقت انسان است و غایت انسان، معرفت است. با نگاهی عمیق‌تر می‌توان گفت چنان‌که عارفان در فلسفه آفرینش و قوس نزول، حب ذاتی حق تعالی به خویش و میل او به شناخته‌شدن را مطرح کردند، در قوس صعود هم همین «شناخت» می‌تواند عامل و بنای حرکت قرار گیرد؛ زیرا «معرفت» تنها در سیر صعودی امکان‌پذیر است نه نزولی. سیر نزول گراییدن از اطلاق به تقیید است و پشت سر نهادن هر مرتبه بر تعینات، حدود و قیود می‌افزاید و حجاب‌ها روند افزایشی دارد و تا این حجاب‌ها نگسلد، «معرفت» ناشدنی می‌نماید. با این دیدگاه قوس نزول مقدمه‌ای برای صعود و این دو پیش‌درآمدی بر «معرفت» است. هرچند عارفان به حرکت حبی در قوس نزول رساتر و برجسته‌تر پرداخته‌اند و به حرکت حبی در قوس صعود کمتر اشاره کرده‌اند؛ اما حقیقت این است که جنبش صعودی نیز همانند تکاپوی نزولی، مصداق «حرکت حبی» است. همان حبی که به آفرینش انجامید، بازگشت را نیز فراهم می‌آورد. هر موجودی جویای کمال خویش است و مرتبه پایین‌تر خواهان مرتبه بالاتر از خود. از آنجا که بالاترین مرتبه هستی، ذات حضرت واجب‌الوجود است، پس معشوق نهایی و راستین سلسله هستی نیز خواهد بود(صدرالمآلهین شیرازی، ۱۳۸۳الف، ج ۷، ص ۲۱۲ و ۲۱۳).

بنابراین هرچه معرفت آدمی بیشتر شود نفس او دارای استکمال بیشتری می‌گردد و به حقایق عالم عقل بیش از پیش واقف می‌گردد. در کسب این معرفت راه‌های گوناگونی موجود است. یکی از این راه‌ها آن

است که در طی استکمال نفس انسان از الهامات الهی نیز بهره‌مند گردد. این الهامات می‌تواند حتی در انسان‌های عادی به گونه‌هایی از جمله رؤیای صادقه رخ دهد و نیز برای اولیاء ممکن است در بیداری و یا در خواب روی نماید. البته لازم به ذکر است آنچه بیان شد غیر از وحی الهی است که بر پیامبر نازل می‌شود و جنبه تشریحی دارد و دستگیر آنان برای رسیدن و رسانیدن به سعادت طی قوس صعود خواهد بود.

آنچه در باب قوس صعود و معرفت حاصل از استکمال نفس بیان شد به جز از طریق رفع حجب محقق نخواهد شد. باید توجه داشت که حجاب‌های نفس چند دسته هستند و برطرف کردن آن‌ها طرق جداگانه می‌طلبد. برخی حجاب‌ها به سبب نقصان ذات و جوهر هستند. برخی از آن‌ها به سبب ظلمت نفس می‌باشند. یعنی بر هر انسانی واجب است تا از قوای نباتی و حیوانی گذر کرده و اسیر آن‌ها نگردد و نیز از افراط در شهوت و غضب دوری کند تا به اتحاد با عقل دست یابد و بدون حجاب نظاره‌گر معقولات گردد. برخی از حجاب‌ها به سبب گم کردن مقصوداند. ... (همو، ۱۳۸۳ الف، ج ۹، ص ۱۸۳-۱۸۸). در اینجا است که «عقل عملی» به مدد انسان آمده تا حجاب‌ها را از او بزدايد و او را به کمال رساند. *ملاصدرا* برای «عقل عملی» مانند «عقل نظری» مراتبی را منظور می‌دارد: مرتبه اول تهذیب باطن از طریق اطاعت از دستورات شرع مقدس است. مرتبه دوم تطهیر نفس و نیز زدودن زنگار صفات مذموم از آینه نفس است. مرحله سوم کسب صفات محمود است و مرتبه چهارم فنای نفس از ذات خویش است (همو، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۴۵۹).

وسائط الهام از دیدگاه ملاصدرا

همان‌گونه که از تعریف الهام بر می‌آید، برخی الهامات بدون واسطه بر قلب آدمی وارد می‌شوند و برخی دیگر نیازمند ابزار و وسائلی می‌باشند. از جمله این ابزار و وسائط، ملائکه هستند. به یقین خلقت فرشتگان نیز مانند سایر مخلوقات خداوند دارای حکمت است. فرشتگان بیان‌گر عظمت و جلالت حق- تعالی هستند. ملائکه واسطه وحی، واسطه علم، واسطه رزق، واسطه خلق، واسطه احیاء و واسطه اماتة هستند. ملائکه دارای ویژگی‌های خاص و اوصاف منحصر به فردی هستند مانند عصمت، عبودیت و قدرت فوق‌العاده و نیز دارای مراتب و اقسام گوناگون می‌باشند.

ملک در لغت به معنای قوت و شدت است. *ملاصدرا* «ملک» را مشتق از «الوکه» به معنای رسالت می‌داند (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۷۳). «ملک» در شریعت عبارت است از مخلوقی که شأنش افزای

خیر و افاده و علم و کشف حق و وعد به معروف است که خداوند متعال او را به همین منظور آفریده است (همو، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۲۹؛ همو، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۵۴).

ملائکه و هر که در ردیف آنان از نیکوکاران وجود دارند، همگی مظهر لطف و رحمت الهی هستند. این مظاهر لطف، مقرب پروردگار متعال بوده و جایگاهشان در بهشت برین است (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۷۵).

صدرالمتألهین معتقد است که آفرینش فرشتگان غیر از آفرینش انسان است، زیرا آنها دارای وجود بسیط و مجرد و بعد عقلانی اند، بی آنکه ترکیب یافته از عقل و شهوت باشند و تراحم و تضادی در کارها و صفات ذاتشان نیست (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۳ الف، ج ۷، ص ۱۷۵).

ملاصدرا فرشتگان را به دو دسته علمی و عملی تقسیم می کند که هر کدام از آنها به حسب مقام و حال خود به تسبیح پروردگار مشغول اند. چهار فرشته عملی، او را به قدرت و آمرزشی که از صفات فعل است ستایش می کنند و چهار فرشته علمی، او را به علم و حکمی که از صفات ذات است، می ستایند. فرشتگان علمی فرشتگانی اند که مرتبه شان برتر از مرتبه فرشتگان عملی است، چون فرشتگان علمی عقلی اند و فرشتگان عملی، نفسانی و نسبت عقل به نفس، نسبت پدر به فرزند و نسبت استاد به شاگرد و نسبت شیخ به مرید است. از جهت دیگر نسبت نفس به عقل، نسبت نقص به کمال و نسبت قوه به فعل، دانه به میوه و حرکت به پایان و مسافر به وطن است (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۴۵۱ و ۴۵۲).

از میان تقسیم بندی های گوناگونی که صدرالمتألهین جهت تقسیم فرشتگان ارائه می دهد، ظاهراً تقسیم بندی ذیل جامع تر و کامل تر می باشد. وی در این تقسیم بندی، فرشتگان را در هشت دسته طبقه بندی می کند (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۵۵۹-۵۶۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۶، ص ۲۰۶ و ۲۰۷) و برای هر یک شاهد مثالی از قرآن کریم می آورد:

۱. رئوس ملائکه. که از آنان جبرئیل و میکائیل است. چنان که می فرماید: مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ
مَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ

«هر که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد، پس خدا هم دشمن کافران است» (قرآن، ترجمه مجتبی، بقره (۲)، ۹۸).

۲. حاملان و بردارندگان عرش. فرمود: وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ
تَمَانِيَةً

«و فرشتگان بر کناره‌های آن (آسمان) باشند، و عرش پروردگارت را در آن روز هشت [فرشته] بر فراز سرشان بردارند» (قرآن، ترجمه مجتبوی، حاقه (۶۹)، ۱۷).

۳. احاطه کنندگان اطراف عرش خداوندی. چنان که فرمود: وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

«و فرشتگان را بینی که گرد عرش را فرا گرفته‌اند، پروردگارت را همراه با سپاس و ستایش به پاکی یاد می‌کنند، و میانشان براستی و درستی داوری شود، و گفته شود: سپاس و ستایش خدای راست، پروردگار جهانیان» (قرآن، ترجمه مجتبوی، زمر (۳۹)، ۷۵).

۴. فرشتگان بهشت. خداوند می‌فرماید: جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَ مَنْ صَلَّحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ

«بهشت‌هایی پاینده که به آنها درآیند و نیز هر یک از پدران و همسران و فرزندان شایسته و نیکوکار آنها و فرشتگان از هر دری بر آنان درآیند، [و گویند:] سلام بر شما به پاداش صبری که کردید پس چه نیک است سرانجام این سرای» (قرآن، ترجمه مجتبوی، رعد (۱۳)، ۲۳ و ۲۴).

۵. فرشتگان گماشته شده بر آتش جهنم. می‌فرماید: عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ * وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً ...

«بر آن نوزده [فرشته] گماشته است، و ما دوزخبانان را جز فرشتگان نساختم» (قرآن، ترجمه مجتبوی، مدثر (۷۴)، ۳۰ و ۳۱).

۶. فرشتگان گماشته شده بر انسان‌ها. می‌فرماید: إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ * مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ

«آنگاه که آن دو [فرشته] فراگیرنده از جانب راست و از جانب چپ [آدمی] نشسته [اعمال او را] فرامی‌گیرند. هیچ سخنی بر زبان نیارد مگر آنکه در نزد او نگهبانی آماده است» (قرآن، ترجمه مجتبوی، ق (۵۰)، ۱۷ و ۱۸).

۷. فرشتگان گماشته شده بر احوال این جهان. فرمود: وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا * فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا * فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا

«سوگند به آن صف‌زدگان- فرشتگان صف‌کشیده- که [به طاعت و بندگی] صف زده‌اند. سوگند به آن رانندگان که سخت می‌رانند- فرشتگانی که ابرها یا دیوان را می‌رانند و سوگند به آن خوانندگان یاد و پند- آیات قرآن-» (قرآن، ترجمه مجتبوی، صافات (۳۷)، ۱-۳).

۸ فرشتگان نویسنده اعمال. می‌فرماید: **وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ * يَعْلَمُونَ مَا تَعْمَلُونَ**

«و هرآینه بر شما نگهبانانی باشد، بزرگوارانی نویسنده، که می‌دانند آنچه می‌کنید» (قرآن، ترجمه مجتبوی، انفطار (۸۲)، ۱۰-۱۲).

ملائکه دارای اصناف و مراتب گوناگون هستند که هر دسته مأمور انجام کاری می‌باشند. پس از بیان مراتب و اصناف مختلف و در عین حال، متعدد ملائکه، باید گفت در بحث از وسائط الهام آن دسته از فرشتگان که کار پیام‌رسانی از عالم غیب بر انسان را بر عهده دارند در مرکز توجه قرار گرفته و مورد بحث هستند. گروهی که وظیفه اصلی‌شان ابلاغ پیام از عالم ملکوت به عالم مادی است و واسطه میان خداوند عالم و موجودات دیگر می‌باشند.

الهامات قدسی از دیدگاه ملاصدرا

نفس انسانی در حرکت اشتدادی خود، بر مبنای حرکت جوهری، به درجه‌ای دست می‌یابد که آماده دریافت الهامات از جانب خداوند می‌گردد. صدرالمتألهین در *مبدأ و معاد*، قلب حقیقی انسان را به منزله هدفی می‌داند که تمامی تیرها از اطراف به سوی آن روانه است. وی از قول یکی از علمای اسلام، بیان می‌دارد که قلب انسان به مثابه آینه صیقل داده‌ای است که همیشه صورتی پس از صورت دیگر در آن مرئی است و هرگز خالی نمی‌ماند. این صور که به صورت متجدد در قلب نقش می‌بندند، یا از حواس پنجگانه نشأت گرفته‌اند و یا منبعث از باطن می‌باشند مانند خیال، شهوت، غضب، اخلاق و صفات انسانی. پس هنگامی که نفس، به واسطه ظاهر (حواس) و یا باطن (شهوت و غضب و...) چیزی را درک کند، اثری از آن صورت در قلب منقش می‌شود و حتی اگر نفس از احساس بازایستد، خیالات حاصله در نفس باقی می‌مانند و متخیله از خیالی به خیال دیگر منتقل شده و بدین ترتیب انسان را از حالی به حال دیگر منقلب می‌کند. به اعتقاد ملاصدرا *حاضرترین اسباب تقلب قلب*، «خواطر» است (رک: صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۲۷ و ۳۲۸؛ همو، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۵۰-۲۵۲؛ فیض کاشانی، بی‌تا، ج ۵-۶، ص ۴۷).

«خاطر» در لغت به معنای آنچه بر دل می‌گذرد، می‌باشد و در اصطلاح خطابی است که بر ضمیر می‌گذرد و فردی که پذیرای خاطر گشته است، قادر بر جلوگیری از آن خاطر نیست. وجه تسمیه خاطر آن است که پس از ناآگاهی قلب از آن، بر خاطر گذر می‌کند.

ملاصدرا خواطر را مبدأ افعال و محرک اراده می‌داند چرا که خواطر، محرک شوق و رغبت‌اند و رغبت محرک نیت و عزم و نیت هم محرک اعضاء و جوارح خواهد بود (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۲۸؛ همو، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۵۲ و ۲۵۳). چه بسا انسان از چیزی غافل باشد و خداوند به یکباره صورت آن را بر قلب فرود آورد و به واسطه این صورت میل و شوقی پدید آید و توسط آن میل و رغبت اعضا به حرکت در آمده و فعلی انجام پذیرد (رازی، بی‌تا، ج ۳۱، ص ۱۹۴).

انواع خواطر

خواطر به طور کلی به دو دسته منقسم‌اند. دسته اول خطوراتی هستند که داعی خیراند یعنی به چیزی دعوت می‌کنند که در آخرت، نافع است. این قسم از خطورات را «الهام» می‌نامند. دسته دوم خطوراتی هستند که داعی به شراند یعنی دعوت‌کننده به آنچه در آخرت، مضر است. این قسم از خواطر را «وسواس» می‌نامند (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۲۸؛ رک: غزالی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۸۶۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۰، ص ۱۶۵).

سبب خواطر

بیان شد که دو گونه خاطر در قلب نقش می‌بندد. خاطر محمود^۱ را «الهام»، و خاطر مذموم^۲ را «وسوسه» می‌نامند. از آنجا که این خواطر، حادث هستند و هر حادثی به اعتبار امکان، نیازمند علت است و ما در اینجا از دوگونه خاطر، سخن به میان آوردیم، بنابراین باید از دو سبب (یا علت) نیز سخن بگوییم. صدر المتألهین جهت روشن شدن این مطلب به مثالی تمسک می‌جوید. وی بیان می‌دارد که اگر دیوارهای اتاقی روشن شود اما سقف اتاق به واسطه دود چراغ، تاریک گردد پس برای نورانی شدن دیوار اتاق به دنبال سببی هستیم و برای تاریکی سقف اتاق، جویای سببی دیگر. بنابراین انوار قلب و ظلماتش دو سبب مختلف می‌طلبند. در عرف شریعت، سبب خاطری که داعی به سوی خیر است را «ملک» می‌دانند و سبب خاطری که دعوت‌کننده به سوی شر است «شیطان» نامیده می‌شود. آن لطفی که قلب را مهیای الهام ملک

1 Angelic incoming thought

2 Satanic incoming thought

می‌گرداند «توفیق» می‌نامند و آنچه قلب را مهیای قبول وسوسه شیطان می‌سازد، «اغواء» و «خذلان» نامند (صدرالمآلهین شیرازی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۲۹). پس وسوسه در مقابل الهام و شیطان در مقابل ملک و توفیق در مقابل خذلان است که خداوند بدان اشاره کرده و می‌فرماید: وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (قرآن، ذاریات (۵۱)، ۴۹). پس تمامی موجودات جفت و در دو صنف متقابل‌اند جز وجود باری تعالی که یگانه و یکتا است (صدرالمآلهین شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۵۳-۲۵۵؛ فیض کاشانی، بی‌تا، ج ۵-۶، ص ۴۸؛ غزالی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۸۶۷ و ۸۶۸).

تفاوت خواطر ملکی و شیطانی

تا اینجا به دو گونه از خواطر اشاره گشت. گفته شد که هر دوی آن‌ها خواطری هستند که از جانب فرشته یا شیطان بر قلب آدمی وارد می‌شوند و قلب تحت تأثیر آن‌ها منقلب شده و از حالی به حال دیگر در می‌آید. نکته‌ای که باید بدان توجه ویژه داشت تفاوت میان این دو نوع از خواطر است. نفس باید میان خواطر ملکی و خواطر شیطانی تمییز قائل شود و بتواند آن‌ها را از هم تفکیک کند تا به ندای فرشته لبیک گفته و از وساوس شیطانی به خدا پناهنده شود. انسان می‌بایست جهت جلوگیری از اشتباه و خطا در تمییز و تفکیک خواطر به «محرک اصلی» نفس و «خالق» و «باری» آن پناهنده شود و اظهار فقر نموده و به جهل خود معترف گردد و از او طلب مساعدت نماید تا بتواند خواطر را از هم باز شناسد و بر او آشکار شود که این خاطر در «طلب حظّ نفس» است یا در «طلب حق» می‌باشد.

سبب اشتباه در تشخیص خواطر را چهار عامل برمی‌شمارند: اول آنکه ممکن است ضعف یقین موجب عدم تشخیص شود. دوم قلت علم به شناسایی صفات نفس و خلق و خوی آن است. سومین عامل متابعت از هوا و هوس‌های نفسانی است که با فاصله گرفتن از تقوا حاصل می‌شود و چهارمین عامل دوستی و حب دنیا و جاه‌طلبی و مال‌دوستی است و هر که از این چهار عامل دوری کند می‌تواند میان خواطر ملکی و شیطانی تمییز دهد (گوهرین، ۱۳۷۶، ج ۵، ص ۲۶، ذیل واژه خاطر).

وجوه گوناگونی در تفاوت میان خاطر فرشته و خاطر شیطان بیان شده است. در اکثر کتب مربوطه، خاطر ملکی را دعوت‌کننده به سوی طاعت و خاطر شیطانی را داعی به سوی گناه دانسته‌اند. علامه طباطبایی معتقد است راه تشخیص این خطورات از هم آن است که خطورهای فرشتگان همواره توأم با شرح صدر است و آدمی را به سوی مغفرت و فضل خدا می‌خواند که آن دو هم به ملاک‌های دینی بر می‌گردد که مطابق دین مبین خدا است، دینی که در کتابش و سنت پیامبرش بیان شده است. خطورهای شیطانی، همواره ملازم با تنگی سینه و بخل نفس است و آدمی را به پیروی هوای نفس می‌خواند و از فقر

می ترساند و به فحشا امر می کند، که همه این‌ها بالأخره به ملاک‌هایی بر می گردد، که مطابق با کتاب و سنت خدا و پیامبرش نیست و با فطرت خود آدمی نیز مخالف است (طباطبایی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۱۹۸).

صدرالمتألهین به این چنین تمایزی میان دو گونه از خطورات قائل نمی‌باشد. از نظر وی این گفتار عمومیت و شمول نداشته، لذا بدان اعتمادی نیست. زیرا چه بسا اراده‌ای وجود داشته باشد که عزم عبادت کند اما بدتر از اراده‌ای باشد که عزم گناه می‌کند. چرا که ممکن است در آن عبادت، نیرنگ‌های نفسانی، پنهان و نهفته باشد. مانند آنجا که انسان، عبادتی را از روی نفاق و دورویی و جهت به دست آوردن منزلت و وجهه اجتماعی انجام دهد. چرا که هدف شیطان تنها گمراهی انسان است و این گمراهی از هر راهی که حاصل شود شیطان از آن فروگذار نمی‌کند. از دیدگاه ملاصدرای تنها انسان‌هایی که در راه کسب دانش‌های حقیقی و تقوا و پرهیزگاری تلاش و مجاهده کرده‌اند می‌توانند به درستی مواضع خطورات شیطانی را از خطورات ملکی باز شناسند. زیرا که اصل و مبدأ شک‌ها و گمان‌ها، خواسته‌های نفسانی است. پس لازم است آرزوهای نفسانی به وسیله ترک خوشی‌ها و لذات به ویژه گرسنگی^۱ قطع گردد و وسوسه‌های شیطانی با معارف الهی ریشه‌کن گردد. پس اگر هوای نفس در انسان موجود باشد - هر چند کم و ناچیز - به همان اندازه اشتباه در خواطر در او باقی می‌ماند (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۶۳ و ۲۶۴).

چگونگی تمثل و تکلم فرشته

فرشته دارای دو صورت است: یکی حقیقت صورت او است و دوم قائم مقام حقیقت صورت او است. حقیقت صورت فرشته تنها منحصر به مقام نبوت است و آن را به جز انبیاء شخص دیگری نمی‌تواند ببیند. به طوری که روایت شده است نبی مکرم اسلام (ص) جبرئیل امین را تنها ۲ بار به صورت حقیقی خودش مشاهده فرمود و در بقیه دفعات وحی با واسطه جبرئیل، او را به صورت انسانی زیبارو یا یکی از انصار نیکوچهره به نام «دحیه کلبی» رؤیت می‌فرمود. اما قائم مقام حقیقت صورت فرشته توسط افراد مختلف در خواب یا در بیداری قابل رؤیت است (رک: مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۶، ص ۲۵۸).

مطلب دیگری که تذکرش لازم است آنکه بسیاری از انبیاء و افراد برجسته، فرشته و یا شیطان را هم می‌بینند و هم می‌شناسند، هم چنان که قرآن کریم از آدم و ابراهیم و لوط (ع) حکایت کرده است و این خود بهترین دلیل است بر اینکه آن حضرات احتیاجی به نشانه و ممیز ندارند و اما در آن مواردی که

۱ زیرا پر خوری و خوردن غذاهای لذیذ، شهوت را به حرکت در می‌آورد.

صدایی می‌شنوند و صاحب صدا را نمی‌بینند، البته احتیاج به ممیز دارند همان‌طور که سایر مؤمنین بدان نیازمندند و آن ممیز هم باید بالأخره به وحی منتهی گردد (طباطبایی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۱۹۸).

صورتی که از عالم اشراق بر قلب آدمی وارد می‌شود از صفتی حکایت می‌کند که در معنا موافق آن صفت است چرا که صورتی که در عالم ملکوت است پیرو صفت و معنی است. به همین خاطر است که معنی زشت را تنها در صورت زشت می‌توان مشاهده کرد. مانند آنکه شیطان به صورت سگ و خوک و یا بوزینه و فرشته به صورت زیبا برای افراد متمثل می‌شود. در خواب نیز به همین منوال است یعنی صورت‌های زیبا بر انسان‌های نیکوکار دلالت دارند و صورت‌های زشت بر افراد پلید (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۵۳).

تردیدی نیست به جهت غیرمادی بودن فرشتگان، سخن و تکلم آنان نیز از نوع تکلم در عالم ماده نخواهد بود. زیرا تکلم در عالم ماده با الفاظی است که برای القای معانی در مکنونات آدمی وضع می‌شود. علامه طباطبایی در باب کلام ملکی و شیطانی معتقدند الفاظ، برای معانی وضع شده‌اند که مشتمل بر اغراض مقصود می‌باشند و به صوتی کلام و قول گویند که مفید معنای تامی که قصد شده بوده و سکوت بعد از آن صحیح باشد، لذا هرچه افاده آن معنای مقصود تام را نماید «کلام و قول» است، اعم از این که مفید آن صوت واحد، یا صوت‌های متعدد و یا غیر آن مانند ایما و اشاره و رمز باشد. نوع مردم هم به صوت و صدایی که مفید همان معناست کلام می‌گویند، اگرچه از دو لب خارج نشود و همچنین ایما و رمز را نیز اگرچه که مشتمل بر صوتی نباشد، کلام می‌دانند.

«کلام ملکی» در مقابل وسوسه که «کلام شیطان» نامیده می‌شود، قرار دارد. چنان که مقصود از «نور» در آیه ۲۸ سوره مبارکه حدید: «و برای شما نوری قرار دهد که با آن راه بروید» و «سکینه» در آیه ۴ سوره مبارکه فتح: «او کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد» و «شرح صدر» در آیه ۱۲۵ سوره مبارکه انعام: «آن کس که خدا بخواهد هدایت کند» همان کلام ملکی است. از تمام آیات گذشته روشن می‌شود که فرشتگان هر یک با الهام معانی مربوط به خود در قلوب افراد بشر، با آنان تکلم می‌کنند (طباطبایی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۱۹۷ و ۱۹۸).

قلب: محل ورود الهامات

انسان برای کسب ادراک از هر مرتبه وجودی، به ابزاری متناسب با همان مرتبه، محتاج است. ابزار کسب معرفت از عالم مثال، قلب انسان است. مراد از قلب، آن جنبه از انسان است که از طریق ارتباط با عالم مثال به حقایق نگریسته و آن‌ها را مشاهده می‌کند. ملاصدرا قلب انسان را به قوه عاقله تعریف کرده که

مشعر الهی و محل اعلام و الهام است. قلب انسان جوهری عقلی است که با حکمت عقل بالفعل و معقولات متحد می‌شود (صدرالمتألمین شیرازی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۲۵).

قلب را به آینه تشبیه کرده‌اند اما از دیدگاه ملاصدرا قلب از آینه نیز بالاتر است چرا که اگر بر آینه حجابی قرار گیرد چیزی در آن مشاهده نمی‌شود اما قلب مؤمن را حتی آسمان‌های هفتگانه و عرش و کرسی الهی هم نمی‌تواند بپوشاند زیرا که خداوند، خود، در قرآن فرموده است: *إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ* «و به هر که خواهد دهد- سخن نیکو و پاک به سوی او بالا می‌رود و کردار نیک و شایسته آن را بالا می‌برد» (قرآن، ترجمه مجتبیوی، فاطر (۳۵)، ۱۰) (صدرالمتألمین شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۸۹).

پیامبر اعظم (ص) فرموده‌اند: «در قلب دو لمّه است. لمّه فرشته که نوید خیر و نیکویی و گواهی به حق است و لمّه‌ای از شیطان که حکم به شر و انکار حق و باز داشتن از خیر و نیکی است. هر کس لمّه فرشته را در خود یافت، بداند که از جانب خداوند بوده پس او را ستایش کند و هر کس آن دیگری را در خود یافت از شر و بدی شیطان به خداوند پناه ببرد» (همو، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۳۰؛ همو، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۵۹ و ۲۶۰). لمّه فرشته، روح و لمّه شیطان، نفس حیوانی را به جنبش در می‌آورد. هنگامی که «نفس» به حرکت درآید از جوهر آن، ظلمت پدید آمده که در قلب اثر گذارده و از آن اراده پلید حاصل می‌شود. در این زمان است که شیطان مجالی برای وسوسه و گمراه نمودن می‌یابد. اما هنگامی که «روح» به حرکت می‌افتد نوری حاصل می‌شود که در پرتو آن اراده بلند در قلب پدید می‌آید. در این هنگام است که الهام و هدایت از جانب فرشته بر انسان افاضه می‌گردد. پس نتیجه می‌شود که این دو لمّه بر حرکت نفس و روح مقدم می‌باشند. چرا که حرکت روح و اراده و عزم بلند، از لمّه فرشته و حرکت نفس و اراده پست، از لمّه شیطان ناشی می‌گردد (صدرالمتألمین شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۶۵).

باید توجه داشت آنچه به عنوان تعدیل قوا و تبعیت تمامی قوا از قوه قدسیه گفته شد، گرچه دشوار است اما غیرممکن نیست. چرا که قوای فاعلی انسان نسبت به فعلی که از آنها صادر می‌شود اقتضای خاصی ندارند بلکه هر کدام کار مخصوص به خود را انجام می‌دهند و انسان می‌تواند نیاز این قوا را خواه از طریق شهادت و طبیعت و یا از سوی غیب و فرا طبیعت تأمین کند. به طور مثال کارکرد «قوه خیال» تصویرگری است. حال اگر انسان متوجه طبیعت باشد میدان عمل خیال یا وهم او نیز از حد طبیعت است و از آن فراتر نمی‌رود و اگر برعکس، مواد این قوا از ناحیه عالم غیب تأمین شود، صور و معانی آنها نیز حاکی از حقایق برتر است. رؤیای صادقه شاهد این مدعاست که در ذیل بدان خواهیم پرداخت. به همین منوال است انجام وظایف توسط قوه شهویه و غضبیه چرا که اگر این دو قوه در کار خود نظم و جهت

مشخصی را دنبال نکنند و تحت تسلط «قوه قدسیه» نباشند، انسان را به سوی مظاهر مادی سوق داده و در تاریکی‌ها گمراه می‌کنند اما اگر برعکس، این دو قوه تحت تدبیر قوه قدسیه قرار گیرند بدون آنکه از کار خود که مقتضای طبیعت آنهاست باز مانند در مسیری که قوه قدسیه ترسیم می‌کند به حرکت درمی‌آیند و انجام وظیفه می‌کنند. البته باید توجه داشت که اگر هرکدام از قوا از راه درست تخطی کرده باشند می‌توان آنها را با مراقبت و رعایت دستورالعمل‌هایی مجدداً تحت کنترل درآورده و هدایت کرد (جوادی-آملی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۲۰۹).

رؤیای صادق

الهام ممکن است در بیداری و یا در خواب بر قلب آدمی وارد گردد. پس یکی از منابع الهام می‌تواند رؤیا باشد. رؤیا عبارت است از حبس شدن روح در باطن و مراد از روح در اینجا جوهر بخاری حار است (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۷۸۱). علت خواب، انعکاس روح حیوانی - که قرارگاه روح علوی است - از ظاهر به باطن می‌باشد (همو، ۱۳۸۳ الف، ج ۲، ص ۴۲۵). نفس به گونه‌ای است که اگر از اشتغال به کارهای حیوانی و طبیعی فارغ شود و تمام همت خود را مصروف به عمل تخیل و تصور نماید صور اجسامی که به وسیله قوه خیال تصور و تجسم می‌شوند در نهایت قوام و شدت وجود بوده و تأثیر آنها از تأثیر محسوسات مادی قوی‌تر خواهد بود (همو، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۷۸۱ و ۷۸۲).

پس با بازایستادن حواس و برطرف شدن موانع، نفس، آمادگی اتصال به جوهر روحانی عقلی که تمامی نقوش و صور موجودات در آن وجود دارد - و در لسان شرع از آن با نام لوح محفوظ یاد می‌کنند - را می‌یابد (همو، ۱۳۸۳ الف، ج ۲، ص ۴۲۵).

صورت‌های خیالی که در حالت رؤیا برای انسان مکشوف می‌شوند با صوری که در عالم مثال مطلق تحقق دارند به گونه‌ای مرتبطاند که گاهی این صور انعکاس صور عالم خیال منفصل هستند و گاهی محصول تصویرگری قوه خیال هستند (همو، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۷۸۳). صور خیالی موجود در خیال منفصل در سه حالت در خیال انسانی منعکس می‌شود. برای انسان‌های معمولی در خواب، خیال مقید آنها اوج گرفته و با خیال منفصل ارتباط برقرار نموده و پاره‌ای از صور را در آنجا مشاهده می‌کنند که بعد از بازگشت به عالم طبیعت، گاهی عین این صور را در خارج مشاهده می‌کند و گاهی آن صور نیاز به تعبیر دارند، به هر حال آنچه در خواب دیده می‌شود به طور کامل انعکاس صور عالم خیال منفصل نیست. بلکه صور منامیه یعنی آنچه در خواب دیده می‌شوند بر سه قسم هستند:

الف. صور خیالیه محض که حاصل ارتباط نفس و قوه مخیله است و حقایق عالم خیال منفصل در آن دخالتی ندارند. ب. صوری که قوه مخیله امانتداری کرده، آن‌ها را از عالم مثال مطلق گرفته و عیناً به حس مشترک منتقل کرده است. ج. صوری که قوه مخیله از جواهر روحانی و عالم مثال مطلق گرفته پس از آنکه تغییراتی در آن انجام داد آن را به حس مشترک می‌دهد.

در هر سه حالت فوق، خیال بیشترین سهم را در صور منامیه دارد و آنچه در خواب دیده می‌شود نوعی ادراک است که ممکن است مطابق یا غیرمطابق با واقع باشد. در آن حالتی که صور به طور مستقیم از عالم مثال اخذ شده باشند و قوه مخیله در آن‌ها تغییری نداده باشد، رؤیای صادق نامیده می‌شوند که این نوع ادراک، ادراک صحیح است (رک: همو، ۱۳۸۳ الف، ج ۲، ص ۴۲۶ و ۴۲۷).

پس در بحث از منامات باید توجه داشت که خواب انواع گوناگون دارد و تنها بخشی از آن که با نام رؤیای صادق یاد می‌شود، قابل اعتماد بوده و در زمره الهام قرار گیرد و بقیه خواب‌ها مانند «اضغاث احلام» از جرگه الهام بیرون است. چرا که آن‌ها را پایه و اساسی نیست و ریشه آن‌ها حرکت نیروی متخیله و آشفتگی آن است. زیرا در اکثر اوقات، متخیله از حکایت نمودن و انتقال باز نمی‌ایستد و آمادگی اتصال به جوهر روحانی را هم ندارد. پس اگر متخیله با همان آشفتگی‌اش، به سببی قوی گردد، همواره صوری را که اصلاً موجود نیستند حکایت و اختراع می‌کند. این صور در حافظه باقی می‌ماند تا آنکه شخص از خواب بیدار گردد و آنچه در خواب دیده، یاد آورد (همان، ص ۴۲۶ و ۴۲۷).

در روایتی از رسول خدا (ص) آمده است که ایشان رؤیا را سه‌گونه دانسته‌اند: رؤیایی که شیطان آن را صحنه‌سازی می‌کند تا بنی‌آدم را اندوهگین کند. دسته دوم رؤیایی که در حقیقت یادآوری و مجسم شدن گفتگوهای است که آدمی در بیداری با دل خود دارد و دسته سوم رؤیایی که خود جزئی از چهل و شش جزء نبوت است (رک: نراقی، ۱۳۶۷، ص ۱۰۸؛ طباطبایی، ۱۳۷۹، ج ۱۰، ص ۱۰۱).

رؤیا و مکاشفه صوری اشتراکی دارند و آن اینکه در هر دو انتقالی از ماده به ماوراء طبیعت صورت می‌گیرد. لذا هر دو «تعبیر» دارند. خواب دارای «معبر» و کشف دارای «مرشد» است. از این رو سلوک محتاج ارشاد و نجات است تا انسان را از مضلات و مزلات و مهالک برهاند و الا سالک در القائنات شیطانی و ضلالت‌های وهمی منغمر خواهد شد.

نکته قابل ذکر آن است که انبیاء(ع) نیز دارای خواب‌های راستین بوده‌اند و صحیح آن است که بگوییم تمامی خواب‌های انبیاء(ع) رؤیای صادقه بوده است. رؤیای انبیاء(ع)، مصداق وحی است. در آیات قرآنی به خواب‌های انبیاء(ع) اشاره شده است. مانند داستان حضرت یوسف^۱(ع) و نیز به آن حضرت علم تعبیر خواب اعطاء شده بود^۲ و یا مانند خواب حضرت ابراهیم(ع) که رؤیایی دستوری، مبنی بر قتل پسر خود حضرت اسماعیل(ع) بوده است^۳

• القاءات شیطانی

واژه القاء، مصدر از ریشه (ل ق ی) است که در لغت به معنای فرو انداختن، افکندن و رسانیدن می‌باشد. دهخدا/ در ذیل این واژه «املاء کردن سخن» را نیز ذکر می‌کند(دهخدا، ۱۳۴۶، ج ۸، ص ۵۸).

منشأ القاءات شیطانی، همان‌طور که از نامشان پیداست، شیطان می‌باشد. به همین منظور جهت تبیین القاءات شیطانی، بررسی منشأ آن یعنی شیطان، ضروری می‌نمود.

واژه «شیطان» ۸۸ بار در قرآن آمده است. ۶۴ بار به صورت مفرد و معرفه، ۶ بار به صورت مفرد و نکره و ۱۸ بار به صورت جمع به کار رفته است. شیطان، اسم جنس است و شامل هر موجود متمرّد و طغیان‌گری می‌شود ولی ابلیس، اسم است برای همان موجود متکبری که خداوند او را از جمع ملائکه بیرون راند. حقیقت شیطان نیز همان‌طور که در آیه ۱۲ سوره اعراف آمده، از آتش است.

حکما ثابت کرده‌اند که شیاطین موجوداتی هستند که مکان را فرا نگرفته و فرود در مکان نمی‌آیند و آن‌ها از اجسام، مجردند(صدرالمآلهین شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۰۲). حقیقت شیطان جوهری نفسانی است که به شر و بدی عمل می‌کند و او منشأ تمامی کارهای زشت و گرایش‌های ناپسند است. همه وسوسه‌ها و نیرنگ‌ها منبعث از او است و می‌کوشد تا باطل و پوچ را در لباس حق و واقعیت نشان دهد(همان، ص ۲۵۴؛ رک: مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۰، ص ۲۸۳).

شیطان عبارت است از مخلوقی که شأنش وعد{ووعید} به شر و تخویف به فقر در وقت اراده خیر است(صدرالمآلهین شیرازی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۲۹). چنانچه خداوند می‌فرماید: الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمُ

۱ قرآن، یوسف(۱۲)، ۵۴.

۲ قرآن، یوسف(۱۲)، ۶ و ۱۰۱.

۳ قرآن، صافات(۳۷)، ۱۰۲.

بِالْفَحْشَاءِ ... «شیطان شما را از درویشی و بینوایی می ترساند و به زشتکاری و ناشایست- بخل و منع صدقات- فرمان می دهد...» (قرآن، ترجمه مجتبوی، بقره (۲)، ۲۶۸). شیاطین و هر بدکاری که با آنان هم‌ردیف است و بدان‌ها گرایش دارد مظاهر قهر و غضب الهی هستند. مظاهر قهر الهی همگی از رحمت خداوند دور بوده و در آتش دوزخ معذب‌اند (صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۷۴).

در قرآن کریم صراحتاً و به طور مشخص، به دو گونه شیطان اشاره می‌کند و شیاطین انس را از شیاطین جن تفکیک کرده و می‌فرماید:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحى بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَّهُمْ وَمَا يُفْتَرُونَ

«و همچنین هر پیامبری را- مانند تو- دشمنی از شیطان‌های آدمی و پری قرار دادیم که برخی‌شان به برخی دیگر با گفتار آراسته و فریبنده پیام نهانی می‌فرستند تا فریب دهند، و اگر پروردگار تو می‌خواست چنین نمی‌کردند. پس آنان را با آنچه برمی‌یافتند واگذار» (قرآن، ترجمه مجتبوی، انعام (۶)، ۱۱۲).

در احادیث نیز به وجود دو گونه شیطان، اشاره شده است. مانند آنجا که پیامبر اعظم (ص) به ابوذر (ره) فرمودند: «آیا از شر شیاطین جن و انس به خدا پناه می‌بری؟» ابوذر در پاسخ می‌گوید: «آیا برای آدمیان هم شیاطین وجود دارد؟» پیامبر (ص) در پاسخ فرمودند: «بله. شیاطین انس از شیاطین جن شروتر هستند»^۱ (رازی، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۱۵۴).

قرآن کریم هنگام سخن گفتن از القائنات شیطانی همیشه مشتقات ماده لقی را به کار نمی‌برد بلکه از واژگان دیگری استفاده می‌کند که دال بر معنای القاء و در دل افکندن می‌باشند. علامه طباطبایی معتقد است گاهی قرآن آنچه از ناحیه شیطان به دل‌های آدمیان می‌افتد کلام، قول، امر، وسوسه، وحی و وعده خوانده است (طباطبایی، ۱۳۷۹، ج ۳، ص ۱۹۷).

این معنا واضح است که اینگونه خطورها که به دل وارد می‌شود و ما آن را به شیطان نسبت داده یک جا می‌گوئیم شیطان گفت من به ایشان «امر» می‌کنم و جای دیگر می‌گوئیم شیطان «گفت» یا «وعده داد»، و

۱ الدلیل علیه ما روی عن النبی (ص) انه قال لابی ذر (ره) «هل تعوذت بالله من شر شیاطین الجن و الانس؟» قال قلت و هل للانس من شیاطین؟ قال «نعم هم شر من شیاطین الجن».

یا به اولیای خود «وحی» کرد و یا «وسوسه» نموده هم‌ه‌اش قول و کلامی نیست که از دهان و با حرکت زبان صورت گیرد.

القائات شیطانی از دیدگاه ملاصدرا

نفس انسانی به واسطه وجود قوای عقلیه و وهمیه در خود قابلیت ارتباط با فرشته و شیطان را دارد. غلبه شیطان بر اکثر افراد از طریق تسخیر قوه وهمیه آن‌هاست که به گفته ملاصدرا یکی از اعداء الله است که دعوت شیطان را اجابت می‌کند (صدرالمآلهین شیرازی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۲۳). اگر انسانی به مرتبه عالی عقل دست یابد، تمام مراتب دانیه و تمام قوای نفسانی او به تبعیت از آن مرتبه می‌پردازند و شاهد همکاری همه‌جانبه قوا با یکدیگر خواهیم بود به صورتی که «قوه مفکره» مفاهیمی را که مناسب با دریافت شهودی «قوه قدسیه» است، فراهم می‌کند و سپس قوای وهمی و خیالی به ترسیم معانی و نیز تمثیل صوری که حاکی از آن دریافت‌ها می‌باشد، مشغول می‌شوند و «قوه حافظه» و «متخیله» نیز به تعیین الفاظ مناسب برای صور ضبط شده می‌پردازند و در نتیجه این تعامل، حقایق دریافت شده با تعبیری فصیح تبیین می‌شوند و در این زمان است که قابل ارائه به دیگران می‌گردد. به طوری که افراد دیگر که از آن قوه قدسیه بی‌بهره هستند می‌توانند به وسیله این تعبیر و نیز ممارست و درس و بحث به فهم این حقایق نایل آیند (جوادی‌آملی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۹۷ و ۱۹۸).

نفس انسانی از ابتدا دارای نقص یا کمبودی که به واسطه آن گرایش به پلیدی پیدا کند نیست بلکه به واسطه القائات شیطانی و خیالات باطلی که شیطان در دل او می‌اندازد خود را در دام گرفتار می‌کند (صدرالمآلهین شیرازی، ۱۳۴۰، ص ۱۳۰). خطورات شیطانی ابتدا بر آدمی وارد می‌شود و انسان را به پلیدی دعوت می‌کند. سپس خاطر ملکی انسان را دریافته و دعوت به خیر می‌نماید. در این حال که انسان با دو خاطر -یکی از جانب فرشته و دیگری از طرف شیطان- روبروست، نفس به وسیله شهوت‌ها به یاری خاطر بد آمده و خواست‌ها و شهوات را در نظرش نیک و برخوردار از آن‌ها را زیبا جلوه می‌دهد. در این هنگام عقل فرستاده‌ای را به سوی خاطر نیک فرستاده و عملش را زشت شمرده و منسوب به نادانی و تشبیه به حیوانیت و درندگی -که برخلاف انسانیت انسان است- می‌نماید و نفس را به سمت خود متمایل می‌کند. اما این بار تیر شیطان، عقل آدمی را هدف قرار می‌دهد و جانب‌داری هوس را می‌کند و می‌گوید: چرا نفس را از خوشی‌ها دور کرده، او را به رنج می‌اندازی؟ آیا در این دوران کسی را دیده‌ای که جلوی خواست‌های نفسانی خود را بگیرد و با دست خود نفسش را از آن‌ها محروم نماید؟ و...

با اغواء شیطانی، نفس از جانب عقل، روی گردان شده و به سوی شیطان تمایل می‌یابد. فرشته که اوضاع نفس را این‌گونه رو به شقاوت می‌بیند، باز بر شیطان نهیب زده و می‌گوید: آیا تو خوشی کوتاه‌مدت را انتخاب کرده و به لذات آنی و زودگذر بسنده می‌کنی؟ آیا به غفلت مردم و خواست‌های نفسانی‌شان و پیروی آنان از شیطان فریفته شدی؟ در این هنگام نفس به گفته فرشته تمایل پیدا کرده و جدال میان این دو سپاه برقرار است تا آنجا که قلب عملی را انجام دهد که بر او غالب است. پس اگر بر قلب صفات شیطانی غالب باشد، غلبه با شیطان است و قلب از گروه خدایان روی گردان شده و به حزبی از احزاب شیطان گرایش پیدا می‌کند و یاری‌گر حزب شیطان می‌شود. اما اگر غلبه با صفات ملکی باشد، پس قلب با اغواء شیطانی فریفته نمی‌شود و به دنیا و پیروی از شهوات ترغیب نمی‌گردد. بلکه به گروه خدایان درآمده و طاعت الهی را می‌کند. زیرا همان‌گونه که بیان شد قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشتان خداوند رحمان - در کشاکش این دو گروه - است (همو، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۹۴-۲۹۶؛ رک: مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۷، ص ۴۰ و ۴۱).

از نگاه ملاصدرا الهام فرشته و نیز القائات شیطانی، هر کدام، دارای ویژگی‌های منحصر به فردی هستند که آن‌ها را از یکدیگر جدا می‌سازد و تفکیک می‌کند (صدرالمآلهین شیرازی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۶۸-۲۷۰):

۱. یکی از نشانه‌های القائات شیطانی، هوا و هوس است که به اعتقاد ملاصدرا در جانب چپ نفس، یعنی همان قوه واهمه نقش می‌بندد. پس هرگاه نفس انسانی او را به پیروی از شهوت فرا خواند، نفس در می‌یابد که همانا این از وساوس شیطان است نه الهام خداوند رحمان. در مقابل «علم» از جمله نشانه‌های الهام است. جایگاه علم به اعتقاد ملاصدرا سمت راست نفس است که همان قوه عاقله می‌باشد. پر واضح است که در اینجا علمی مراد است که منشأ یقین در آدمی گردد.

نشانه دیگری که صدررا بیان می‌دارد و در ذیل همین موضوع قابل بررسی است موضوع علوم و ادراکاتی است که انسان بدان می‌پردازد. اگر علوم و ادراکات در موضوعات عالی و حقایق مانند ایمان به خدا، پیامبران و فرشتگان و کتب آسمانی و معاد باشند، میان انسان و فرشتگان تشبه و همانندی حاصل می‌شود که سبب قرار گرفتن انسان در زمره ملائکه‌الله خواهد شد. اما اگر علوم و ادراکات در موضوعات پست مانند فریب و خدعه و سفسطه و فکر در امور دنیایی باشد، ادراک او از جهان محسوس خارج نشده و انسان در چنین حالتی تشبه و همانندی با شیاطین پیدا می‌کند چرا که شیاطین رانده شده از درگاه ایزدی هستند و در طبقات دوزخ گرفتارند به طوری که توان عروج به عالم قدس را ندارند. پس آدمی در چنین حالتی از صعود به ملکوت آسمان‌ها بی‌بهره خواهد بود و در زمره شیاطین قرار خواهد گرفت.

۲. پیروی از آموزه‌های نبوی رسول گرامی اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع) به جای تبعیت از کفار و اهل ستیز و تعطیل و تشبیه نشانه دیگری است که صدرالمتألهین بدان اشاره می‌کند. چرا که هر کس که راه رسول (ص) و اهل بیتش (ع) را برگزیند فرشته را تبعیت کرده و راه هدایت و رستگاری را برگزیده است و از آل الله می‌گردد و هر کس که پیرو هوا و هوس خود شود، گویی از شیطان رانده شده تبعیت می‌کند و از گروه شیاطین است.

۳. نشانه سومی که صدرالمتألهین در تمییز وساوس شیطانی از الهامات قدسی ذکر می‌کند آن است که انسان هم‌چون غافلان و یا مانند اهل جدل و ستیز از آیات آفاقی و انفسی برداشتی اشتباه و آمیخته با مغالطه داشته باشد و یا مانند مردم عامی و مقلدان از این آیات الهی اعراض نماید. در آن هنگام است که در قوه واهمه و متخیله آدمی وسوسه القاء می‌گردد و نفس، نفسی وهمی و خیالی و جایگاه شیطان و جنود او می‌گردد. اما اگر آدمی این آیات را مورد تفقه و اندیشه قرار دهد، شک و اوهام از او زدوده می‌شود و جای آن را حکمت و معرفت پر می‌کند و قلب انسان محل نزول الهامات الهیه می‌شود.

خداوند در قرآن کریم برای جلوگیری از نفوذ شیطان در نفس آدمی، او را همواره به تدبر در آیات الهی (آفاقی و انفسی) دعوت فرموده است و روی گردانان از این حکمت‌های الهی را به سختی سرزنش می‌کند.^۱

پس لازم می‌نماید تا انسان همواره به ذکر خداوند مشغول باشد چرا که از این طریق شیطان مجال القاء بر قلب او را نمی‌یابد و نیز به واسطه یاد خداوند، آدمی استحقاق دریافت الهام از جانب پروردگار را می‌یابد.

یافته‌های تحقیق

۱. الهام عبارت است از افکندن مطالبی از جانب خداوند بر قلب فرد که او را به انجام یا ترک کاری برمی‌انگیزد. ابزار کسب معرفت از عالم مثال، قلب انسان است.
۲. قلب انسان به مثابه آینه صیقل داده‌ای است که همیشه صورتی پس از صورت دیگر در آن مرئی است. حاضرترین اسباب تقلب قلب، خواطر است.

۱ قرآن، یوسف (۱۲)، ۱۰۵؛ بقره (۲)، ۱۶۴.

۳. خاطر خطابی است که بر دل می‌گذرد. این خواطر یا به واسطه حصول صور متجدده در قلب پدید می‌آیند یا به طریق یادآوری محفوظات در حافظه. تکرار حالات نفس موجب می‌شود که قوای نفس، صورتی از صور جوهری اخروی را که اصل و مبدأ آن حال است، بپذیرد و ضمن اتحاد و یگانگی با آن، نقش آن صورت مفارق را گرفته و فعل آن را انجام دهد. ملاصدرا خواطر را مبدأ افعال و محرک اراده می‌داند چرا که خواطر، محرک شوق و رغبت‌اند و رغبت محرک نیت و عزم و نیت هم محرک اعضاء و جوارح خواهد بود.
۴. خواطر به دو دسته منقسم‌اند. دسته اول خطوراتی هستند که داعی خیراند که «الهام» نام دارند. دسته دوم خطوراتی هستند که داعی به و «وسواس» نامیده می‌شوند.
۵. سبب خاطری که داعی به سوی خیر است را «ملک» می‌دانند و سبب خاطری که دعوت کننده به سوی شر است «شیطان» نامیده می‌شود. آن لطفی که قلب را مهیای الهام ملک می‌گرداند «توفیق» می‌نامند و آنچه قلب را مهیای قبول وسوسه شیطان می‌سازد، «اغواء» و «خذلان» نامند.
۶. اکثر صاحب‌نظران وجه ممیزه خاطر ملکی و خاطر شیطانی را این‌گونه تبیین می‌کنند که خاطر ملکی دعوت کننده به سوی طاعت و خاطر شیطانی داعی به سوی گناه است. راه تشخیص این خطورات از هم آن است که خطورهای فرشتگان همواره توأم با شرح صدر است، اما خطورهای شیطانی، همواره ملازم با تنگی سینه و بخل نفس است. اما ملاصدرا برای این ملاک شمولیت و عمومیت قائل نیست. از دیدگاه ملاصدرا تنها انسان‌هایی که در راه کسب دانش‌های حقیقی و پرهیزگاری تلاش و مجاهده کرده‌اند می‌توانند به درستی مواضع خطورات شیطانی را از خطورات ملکی باز شناسند.
۷. الهام گاهی باواسطه و گاهی نیز بدون واسطه صورت می‌پذیرد. در هنگامی که باواسطه حاصل می‌شود ناگزیر از وجود وسائط الهام هستیم. از جمله این وسائط می‌توان به ملائکه اشاره کرد. ملائکه موجودات مجرد نورانی هستند که اصناف و مراتب گوناگون دارند. دسته‌ای از آن‌ها نقش واسطه‌ای میان عالم غیب و عالم مادی را دارند.
۸. اگر نفس انسانی به ذکر الهی مشغول باشد شیطان بر او وارد نمی‌گردد اما اگر آدمی از یاد خداوند غافل شود، شیطان مجال اغواء و فریب او را می‌یابد.
۹. کشمکش میان سپاه فرشته و جنود شیطان، همیشگی است و تا جایی ادامه می‌یابد که یکی از این دو فاتح کارزار قلب گردند. در اکثر آدمیان به واسطه غلبه شهوت، فاتح سرزمین دل، شیطان است.

منابع:

- قرآن کریم، ترجمه مجتبوی، سیدجلال‌الدین، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۷۱ش.
۱. ابن‌سینا، حسین بن عبدالله، الاشارات و التنبیها، التحقيق: مجتبی الزارعی، قم، بوستان کتاب، ۱۴۲۹ق.
 ۲. ابن‌منظور، محمد بن مکرم، لسان‌العرب، دار صادر، بیروت، بی‌تا.
 ۳. جوادی‌آملی، عبدالله، عین‌النضاح، نشر‌إسراء، قم، ۱۳۸۷ش.
 ۴. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۶ش.
 ۵. رازی، فخرالدین، التفسیر الکبیر، مطبعة البهیه المصریه، مصر، بی‌تا.
 ۶. سجادی، سیدجعفر، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۸۳ش.
 ۷. سعیدی، گل‌بابا، فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن‌عربی، انتشارات شفیعی، تهران، ۱۳۸۴ش.
 ۸. صدرالمآلهین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، به کوشش غلامرضا اعوانی، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران، ۱۳۸۳ش.
 ۹. -----، رساله‌ی سه اصل، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۰ش.
 ۱۰. -----، شرح اصول کافی، ترجمه: محمد خواجوی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳ش.
 ۱۱. -----، الشواهد الربوبیه فی المنهاج السلوکیه، تصحیح و تعلیق: سیدجلال‌الدین آشتیانی، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۲ش.
 ۱۲. -----، المبدأ والمعاد فی الحکمه المتعالیه، تصحیح: محمد ذبیحی و جعفر شاه‌نظری، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران، ۱۳۸۱ش.
 ۱۳. -----، المظاهر الالهیه، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۷ش.
 ۱۴. -----، مفاتیح‌الغیب، تصحیح: نجفقلی حبیبی، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، تهران، ۱۳۸۶ش.
 ۱۵. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۹ش.
 ۱۶. طریحی، فخرالدین، مجمع‌البحرین، مکتب النشر الثقافه الاسلامیه، قم، ۱۴۰۸ق.
 ۱۷. غزالی، ابوحامد محمد، احیاء علوم‌الدین، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۲۵ق.

۱۸. فیض کاشانی، محسن، المحججه البیضاء فی تهذیب الاحیاء، تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، بی تا.
۱۹. گوهرین، سیدصادق، شرح اصطلاحات تصوف، زوآر، تهران، ۱۳۷۶ ش.
۲۰. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۲۱. نراقی، محمد مهدی، مشکلات العلوم، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷ ش.

God Inspiration & Satanic Temptation In view of Moolla Sadra

Dr.Sadreddin Taheri

Mona Faridi Khorshidi

Abstract

Human soul self during his trans-substantial motion and his intensification looks as if it achieves to a degree in his ascending act of creation that he becomes ready for types of incoming thought.

Sake is two types: one type is spiritual that comes from God and other type comes from Satan. The first type is called divine inspiration and the second type is called temptation. Sometimes, revelation and inspiration occurs mediately and sometimes immediately. In the mediate God inspiration we need tool and means that puts the inspiration from God on human heart. God inspiration, in descending act of creation and during degrees of intellect and soul self, enter in world of body. One of the inspiration means, are angel. Against point of God inspiration is temptation that is done from Satan. Struggle between army of angel and soldiers of Satan are forever. When soul self is engaged to mention of God, Satan becomes far from him and angel inspiration is done. In this situation we will observe a holistic cooperation from all of soul self power under dominance of angelic faculty. Against, when the soul self ignores from mention of God because of bodily appetites, Satan because of faculty of estimation obtains an opportunity for temptation. Finally, struggle between Satan and Angel continues in human soul self so that one of them becomes victorious in fight of soul self and we should say that in most people, because of dominant appetite, Satan and his soldiers are main victorious.

Key Words: Soul self, God inspiration, Temptation, Prompting, angels, Satan.